



<http://www.arianafghanistan.com>



۳۱ جنوری ۲۰۲۰

خلیل الله معروفی

داستانهای از "منطق الطیر"

(قسمت سوم)

محمود و کودک ماهیگیر



داستانهای "منطق الطیر" آنقدر برایم دلنشین هستند، که حیف میدانم دیگران هم از آنها لذتی نبرند. اینست، که زحمتی را متقبل گشته و تعدادی را یکه یکه تایپ کرده و از نظر خواننده گرامی و خواننده گفتار جاودانی میگذرانم. از طرف دیگر با این کار میخوام "سخن قدیم" را پیش روی "نسل جدید" بگذارم، تا تحوّل و تطوّر زبان را در طول گذشت زمانه بنگرند. ما، که مربوط به نسل امروزیم و با "دری امروز" خوی گرفته ایم، بد نیست ببینیم، که قدماء و پیشینیان ما با و به چه شیوه ای سخن میگفتند و کدام لغات را با و به کدام معانی به کار میبستند.

در ادامه این سلسله و بلافاصله به دنبال آن میکوشم، صفحاتی را از یکی از شاهکارهای نثر دری پیش روی خوانندگان عزیز "آریانا افغانستان آنلاین" بگذارم و من ازین رسته، نثری بهتر از کلام استاد "ابوالفضل بیهقی" را سراغ ندارم. لاجرم خواهیم رفت به سراغ "تاریخ بیهقی" - همانا "تاریخ مسعودی"، که فقط قسمت بسیار کوچکش به ما رسیده است - و خواهیم دید، که "استاد استادان نثر قدیم"، با چه شیوه ای کلمات را در سخن میچید و کلام را با چه ابزاری می آراست.

ضمن آوردن این داستانهای منظوم و منثور مگر هدف دیگری را نیز منظور نظر دارم و آن این، که ببینیم، دری افغانستان عزیز ما و بالخاصه "دری کابلیان" تا چه اندازه ستره و پاکیزه و "دست نخورده" باقی مانده است و در چه حدی لغات و کلمات قدیم را در انبان خود میکشاند.

در کش و کوک تحولات و دگرگونیها و آشوبهای عظیم سیاسی، که در چند دهه متوالی بر خاک پاک ما رفته و هنوز هم رفته میرود، لاجرم عادت کرده ایم، تا کلام دُرُشت و کُرُشت و زُمُختِ سیاسی را بر زبان آریم و همین دُرُشتها و کُرُشتها و زُمُختها را بخوانیم و بشنویم و بپذیریم. انصاف و ضمیر بیدار اما حکم میکند، که از گذشته های شیرین هم یاد کنیم و از لطف سخن بزرگان بهره ای بچینیم. ضمن این سلسله میکوشم، بر نکاتی از زبان امروزی

هم مکث کنم، که از دید بزرگان قدیم ما، بایست "معیوب" پنداشته میشدند. از همین رو میکوشم، طی هر نقلی از بزرگان، بر نکاتی مکث کنم، که در "دری امروز" میتواند به حیث "انحراف و ابتدال" پنداشته شود. داستانی را، که اینک تقدیم میکنم، در "منطق الطیر" زیر عنوان مشخصی نیامده است و محض آن را در کسوت یک "حکایت" آورده اند. من مگر بهتر دانستم، که برای این داستان عنوانی انتخاب کنم و این کار را کرده ام:

محمود غزنوی و کودک ماهیگیر

گفت: روزی شاه محمود از قضا
بادتک میراند، تنهائی یکی
در بُن دریا فگنده بود شست
کودکی، اندوهگین بنشسته بود
گفت: ای کودک؛ چرائی غمزده؟؟؟
کودکش گفت: ای امیر پُرهنر
مادری داریم، بر جا مانده ای
از برای روزی هر روز، دام
تا بگیرم ماهی پی، با صد زحیر
شاه گفتا: خواهی ای طفل دژم
گشت کودک راضی، و انباز شد
شست کودک دولت شاهی گرفت
آن همه ماهی چو کودک دید، پیش
طالعی داری به دولت، ای غلام
شاه گفتا: کم نباشی ای پسر
دولت تو از من است، این جایگاه
این بگفت و گشت بر مرکب، سوار
شاه گفتا: قَسَم امروزی، ترا
صید ما فردا، تو خواهی بود و بس
روز دیگر چون به ایوان باز شد
رفت سرهنگی، و کودک را بخواند
بوالفضولی گفت: شاهها این گداست
چون پذیرفتیم، رد نتوانش کرد
کرد از کودک طلبکاری سؤال
گفت: شادی آمد و شیون گذشت

اوفتاده بود، از لشکر جدا
بر لب دریا بدیدش، کودکی
شه سلامی کرد، و در پیشش نشست
هم دلش خون گشته هم جان خسته بود
من ندیدم چون توئی، ماتمزده!!!
هفت طفلیم این زمان ما، بی پدر
سخت درویشیم، هر جا رانده ای
من دراندازم، نشینم تا به شام
فُوت ما این است هر شب، ای امیر
تا کنم انبازه ای با تو بهم
شاه اندر بحر، شست انداز شد
لاجرم آن روز، صد ماهی گرفت
گفت: این دولت عجب دارم ز خویش
کاین همه ماهی درافتادت به دام
گر ز ماهیگیر خود، یابی خیر
زان، که ماهیگیر تو شد پادشاه
طفل گفتا: قَسَم خود کن، برکنار
آنچه فردا صید افتد، آن مرا
لاجرم من صید خود نذهم به کس
خاطر شه، در پی انباز شد
شه به انبازیش، بر مسند بشاند
شاه گفتا: هر چه هست، انباز ماست
ای بگفت و همچو خود، سلطانش کرد
کز کجا آوردی آخر این جمال
زان، که صاحبدولتی، بر من گذشت

شرح بعض لغات و نکات:

- "بادتک"؛ یعنی "با سرعت باد" و یا "سریع به مانند باد"
- "تنهائی یکی"؛ یعنی "یکه و تنها"
- "شست" درینجا به معنای "تور ماهیگیری" و یا "جال ماهیگیری" به کار رفته است.
- "دریا" درینجا به معنای "بحر" آمده است، چنان، که در فارسی ایران همین اکنون وسیعاً متداول است؛ برخلاف دری افغانستان، که "دریا" را منحصرأ در معنای "رودخانه" می‌شناسد.
- "برجامانده"؛ یعنی "زمینگیر" و به اصطلاح شیرین زنان قدیم و محتشم کابلی، "خوار بالین"
- "هرجا رانده"؛ یعنی "مردود" و یا "کسی، که هیچکس خوشش نداشته باشد!!!"
- "غلام" کلمه عربی ست و اصلاً در معنای "پسر" و یا "بچه". درینجا "غلام" به همین مفهوم استعمال شده است.
- "شام" به معنای اصلی خود به کار رفته است، که همانا وقتی از روز و فاصله بعد از "دیگر" و یا "عصر" است. در فارسی ایران، "شام" را اینک منحصرأ به مفهوم "نان شب" می‌شناسند و نه وقت آخر روز!!! در فارسی ایران برای کلمه "شام" ما لغت عربی "مغرب" را استعمال میکنند. مثلاً ما "نماز شام" و "اذان شام" می‌گوئیم و ایرانیان "نماز مغرب" و "اذان مغرب" گویند.
- "زحیر" درینجا در معنای "رنج و مشقت" به کار رفته است.
- "انباز" و یا "هنباز" در معنای "شریک" است و "آنبازه" در معنای "شراکت"
- "مَرکب"، که یک کلمه عربی ست و در بین اعراب به مفهوم "مرکوب" استعمال میگردد، اینجا در معنای "اسب" به کار رفته است. در تداول دری افغانستان "مرکب" را به غلط تنها برای "خر" استعمال میکنند.
- "قسم" (به فتح و یا کسر اول) در معنای "قسمت" است. وقتی در بیت معروف "شیخ سعدی" میخوانیم:
خداوند از ان بنده خورسند نیست
که راضی به قسم خداوند نیست
- "قسم" در همین معنی و به مفهوم "قسمت" و "نصیبه" به کار رفته است.
- "جایگاه" همین اکنون به مفهوم قدیم خود در زبان دری هراتیان عزیز ما به کثرت استعمال میشود. کلمه "جایگاه" در دری عامیانه کابلی شکل "جاگه" را به خود گرفته است؛ چنان، که در ترکیب "سوم جاگه" میبینیم، که به مفهوم و معنای "سوم جایگه" و یا "سوم جایگاه" است.
- "سرهنگ" کلمه قدیمی دری و در معنای "سردار لشکر" است. این کلمه تا قبل از ترمینولوژی جدید عسکری وطن عزیز ما افغانستان، در دری ما رایج بود؛ چنان، که کلمه "سپاهی" هم معمول بود و آن هم به معنای "عسکر". باید گفته شود، که "عسکر" و "سپاهی" و "سرباز" ظاهراً مترادف هم اند، مگر در اصل و کنه خود چنین نیست. ضمن مقاله مفصل چندین سال پیش خود در پورتال خود ما؛ یعنی "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در زمینه به اشباع سخن گفته ام.
- بوالفضول" در معنای "بیهوده‌گوی" است و به حساب تداول عامیانه کابلی؛ یعنی "چتی زبان"

شرحی در مورد ترکیب "آنچه":

در بالا خواندیم، که "حضرت عطار" فرمود:

شاه گفتا: قسم امروزی، ترا

آنچه فردا صید افتد، آن مرا

حضرت "خواجه شمس‌الدین محمد، حافظ شیرازی" نیز فرموده است:

در پس آینه، طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت، بگو: میگویم

و چنین استعمال کلمه "آنچه" را در کلام بزرگان متقدم "زبان دری" به وفرت و بلکه منحصرأ مییابیم. در تداول امروزی فارسی ایران - چه در تحریر و چه در تقریر - مگر متأسفانه "آنچه" را همیشه در پیوند با "که" استعمال میکنند و از بهر مثال میگویند:

«آنچه که مورد نظر ماست، چنین است و چنان.»

و یا

«آنچه که شما میگویند، حقیقت ندارد!!!»

این نوع استعمال "غلط" را همه شاهدیم و من آن را اخیراً حتی در سخنرانیهای مولاناشناس بسیار نامور ایران، داکتر "عبدالکریم سروش"، در یوتیوب هم شنیدم. چنین ترکیب، مگر نوعی "بدعت سیئه" و "تخطئه کلام بزرگان" است، که نه تنها مختص به فارسی ایران مانده است، بلکه در زبان نویسندگان ما و در رادیو و تلویزیون افغانستان نیز سرایت کرده و به وفرت دیده و شنیده میشود. قدمای بزرگ ما، که همه "استادان ما در زبان دری" بودند، چنان گفتند و آموختند؛ و امروزیان چنین میگویند و خود را و زبان "بی‌زبان" ما را مسخره میسازند و به ابتذال میکشانند!!!

و خدا ما را از شرّ چنین ابتذال در امان بداراد!!!

(خ. معروفی - همبورگ - ۲۸ جنوری ۲۰۲۰)



داستانهایی از "منطق الطیر" (قسمت سوم)